

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حزب کار ایران (توفان) و یادداشت پورتال:
۱۵ سپتمبر ۲۰۲۱

کودتا و اشغال افغانستان به دست سوسیال امپریالیسم شوروی، دام خودساخته‌ای برای امپریالیسم امریکا

نگاهی به سیر رویدادهای افغانستان به دست عمال شوروی و خلاف مصالح کشور افغانستان؛ برای خلق‌های منطقه بسیار آموزنده است. تجاوز و اشغال افغانستان توسط شوروی، رویزیونیست‌ها را در جهان و به ویژه در ایران چه در آن زمان و چه در شرایط شکست و فرار مفتضحانه امریکا از افغانستان، در وضعیت بدی قرار داده است. آنها ناچارند بر تجاوز و اشغال و فرار امریکا چشم ببوشند و آن را مسکوت بگذارند، زیرا پای ارباب سابق آنها نیز به میان می‌آید. سرپای نشریات رویزیونیستی فقط حمله به ماهیت ارتجاعی طالبان و حمایت شرمگینانه از امپریالیسم متجاوز و اشغالگر امریکاست. به سابقه امر رجوع کنیم.

شوروی‌ها نخست در افغانستان به دست عمال خویش در ارتش، دولت محمد داوودخان (۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸) را به عنوان کاتالیزاتور برای کسب آتی تمامی قدرت بر سر کار آوردند. محمد داوود خان به عنوان نخستین رئیس جمهور افغانستان، نظام پادشاهی آن کشور به رهبری محمدظاهرشاه پسرعمویش را سرنگون کرد و به انجام اصلاحاتی در درون افغانستان در زمینه ارضی اقدام نمود. وی سیاستی ترقیخواهانه داشت و مدعی شد که از این به بعد در افغانستان عدالت حکمفرماست. داوودخان به افزایش حقوق زنان توجه کرد و نهضت زنان در افغانستان را تقویت نمود. وی با دو برنامه پنجساله و تأسیس کارخانه‌های بزرگ در زمان فعالیت‌های سیاسی‌اش در دولت، به بهبود وضع افغانستان موفق شد. بعد از کودتا حتی برخی از کادرهای «حزب پرچم» را در مؤسسات دولتی به استخدام گرفت. داوود خان بشدت ضداسلامیست‌ها بود و با آنها با حمایت «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» به سختی مبارزه نموده و در افتاد و روشی مستبدانه در پیش گرفت، به طوری که پاره‌ای از آنان به پاکستان فرار کردند. اقدامات ضد مذهبی، اصلاحگرانه و مستقلانه محمد داوودخان خشم روحانیت مرتجع، مالکان ارضی، امپریالیست‌ها و سوسیال‌امپریالیسم شوروی را به ضد خود برانگیخت.

در زمان داوودخان دانشگاه‌های افغانستان پر جوش و خروش بودند. مارکسیست - لنینیست‌ها در سایه «شعله جاوید» مبارزه می‌کردند و رویزیونیست‌ها «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» را که جنبه قومی پشتونی داشت فعال ساخته بودند. «حزب پرچم» که آنهم رویزیونیستی ولی با ترکیب تاجیکی بود گروه دیگری را تشکیل می‌داد که مدتی با رویزیونیست‌های «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» بیعت کردند. رویزیونیست‌ها در شرایط دموکراتیکی که در

افغانستان وجود داشت، قادر شدند به مجلس راه پیدا کنند. این شرکت در مجلس تنها حاکی از نفوذ نسبی آنها در پایتخت کابل بود. کابل در آن زمان تنها ۲۰۰ هزار نفر جمعیت داشت که حاکی از ضعف نفوذ رویونیست‌ها در خارج مرزهای کابل و در سرتاسر افغانستان یعنی در روستاها بود که در چنبره سنت‌های دینی و عشیرتی، طایفگی اسیر بودند و منبع تغذیه جریان‌های مرتجع اسلامی محسوب می‌شدند. در آن زمان بیش از ۳/۴ خاک افغانستان را روستاها تشکیل داده و اکثریت عظیم ۱۳/۵ میلیون مردم در روستاها زندگی می‌کردند. رویونیست‌ها تلاش داشتند با اشاره به انتخاب نمایندگانشان در مجلس افغانستان و بزرگنمایی نیروی خود مدعی شوند که کودتای استعماری آنها به علت دارا بودن «پایگاه توده‌ای»؛ حقانیت داشته است. این ادعا حرف پوچی بیشتر نبود. ماهیت طبقاتی این حزب نه کارگری بود و نه دهقانی، بلکه از دل جامعه روشنفکری کابل، از میان بروکراسی دولتی، خرده‌بورژوازی فقیر و حتی میانه شهری به وجود آمده بود، نفوذ آنها بیشتر محدود به شهر و به ویژه پایتخت بود و نه در روستاها که بیش از ۹۵ درصد مردم افغانستان در آنها زندگی می‌کردند. آن هم در جامعه‌ای که فقط ۲٪ جمعیت روستائیان سواد خواندن و نوشتن داشت. طبقه کارگر افغانستان نیروی ناچیزی را در این کشور تشکیل می‌داد تا بتواند دیکتاتوری پرولتاریا را اعمال کند. در کنار فعالیت «چپروانه» رویونیست‌ها که مستقیماً به دین حمله کرده و خدانا باوری را تحت عنوان ماتریالیسم حتی در نمایشات اعتراضی خویش تبلیغ می‌نمودند، مقاومت‌های اسلامی از طرف دانشجویان پوهنتون کابل نیز سربلند کرد. گلبدین حکمت‌یار یکی از رهبران جنایتکار اسلامی بعدی افغانستان؛ رهبر دانشجویان مسلمان افغانی بود که در دانشگاه کابل علم مبارزه علیه کمونیسم را برافراشت. در اردیبهشت سال ۱۳۵۷ دولت داوودخان که زیر بار دیکتۀ لئونید برژنیف در سفرش به شوروی نرفته بود، با کودتای روسی سرنگون شد.

در چنین وضعیتی در افغانستان نورمحمد ترمکی رهبر «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» با کودتای افسران افغانی تعلیم یافته در شوروی که در زیر نفوذ حفیظ‌الله امین رئیس جمهوری بعدی افغانستان بودند به قدرت رسید. ترمکی برای تحکیم پایه‌های قدرت خود فوراً به سرکوب داخلی متوسل شد، داوودخان و همه خانواده وی را که تسلیم مطامع شوروی‌ها نشده بودند، قتل عام کرد و با جریان‌های اسلامی که مخالف نظر وی بودند به شدت درگیر شد و به قلع و قمع و کشتار آنها پرداخت. وی مارکسیست - لنینیست‌ها را به زندان افکند و در زیر شکنجه به قتل رسانید. این زمان دوران سیاه قتل‌های عام‌است، حجاب زنان ممنوع اعلام شد و «پوشش اجباری» و نه داوطلبانه حاکم گردید، نماز خواندن در مجامع عمومی قدغن شد، در مساجد بسته شد، داشتن ریش جرم محسوب می‌شد. فراموش نکنیم که داشتن حجاب در دوران داوودخان اجباری نبود. رویونیست‌ها بی‌حجابی «مترقی» را اجباری کردند. این اقدامات به ظاهر «مترقی» موجی از خشم در افغانستان برانگیخت. در سال ۱۹۷۹ اسلامیست‌ها در افغانستان به رهبری گلبدین حکمت‌یار به نمایشات اعتراضی دست زدند. آنها علاوه بر پخش شبنامه‌ها، موفق به سازمان دادن تظاهرات مردم شهر کابل در اسفندماه [حوت] ۱۳۵۸ و متعاقب آن اعتراضات دانشجویان دانشگاه و مدارس پسران و دختران کابل شدند.

ترمکی فرمان قتل عام داد و برای سر گلبدین حکمت‌یار جایزه تعیین کرد. شعار این تظاهرات مرگ بر ترمکی بود. به این ترتیب کشتی حکومت کودتایی ترمکی بر دریائی از خون، نفرت، وابستگی به بیگانه و خشم مردم افغانستان به راه افتاد. رویونیست‌ها برای کتمان خیانت‌های خود در افغانستان تمایل دارند که به حمایت پاکستان، سازمانهای جاسوسی و امنیتی امریکا، پاکستان، انگلستان و نفوذ جهادست‌های عرب به افغانستان در حمایت از مجاهدین اشاره کنند. نطق مشاور امنیتی ریگان آقای برژینسکی و مارگارت تاچر نخست وزیر بریتانیا و صحنه ملاقات‌های رهبران عمامه به سر مجاهدین و رونالد ریگان را در همه جا برای توجیه اسارت مردم افغانستان توسط روس‌ها پخش می‌کردند تا موجب کتمان این حقیقت شوند که این مجاهدین مذهبی و مرتجع به علت شرایط عینی و تاریخی جامعه افغانستان در این کشور

پایگاه توده ئی داشتند و به همین علت هم در مقابل ۱۰۰ هزار سرباز اشغالگر روس مقاومت نمودند. این خصوصیتی بود که رویزیونیست‌های افغانی نداشتند و متکی به قدرت خارجی بودند و هستند.

ترمه‌کی بدون توجه به عقب‌ماندگی جامعه سنتی اسلامی و پدشاهی افغانستان با ساختاری قبیله‌محور، عشیرتی و ایلی، دست به اصلاحات خونینی زد که به طغیان به ضد بی‌خدایان منجر شد. پیدایش جریان‌های متشکل مجاهدین و توسل آن‌ها به اسلحه برای مقاومت در برابر کودتای مسکو و اشغال کشورشان از همین جا سرچشمه می‌گرفت. افسانه مسکو و رویزیونیست‌ها برای توجیه اشغال امپریالیستی افغانستان که گویی مثنی تروریست مسلمان بدون پایگاه اجتماعی برای مبارزه با ترقیات نوع رومی از طرف ممالک امپریالیستی و سازمان‌های جاسوسی ساخته شده‌اند، پیشیزی ارزش نداشته و منطبق بر واقعیت نبوده و نیست. آنگاه سیل پناهندگان افغانی که به میلیون‌ها نفر می‌رسیدند و همه مخالف شوروی اشغالگر بودند به خارج افغانستان آغاز شد و میلیون‌ها افغانی راهی پاکستان و ایران شدند. مردم کشور ما بعد از انقلاب ۱۹۷۹ با سیل هجوم این پناهندگان روبه‌رو بودند که مورد تحقیر و دشنام رویزیونیست‌های حزب توده ایران و تمام زیرمجموعه‌های آنها در ایران بودند. تاریخ جهان چنین موج گسترده از پناهنده را که به دو کشور سرازیر شدند، در عرض چنین مدت کوتاهی تا آن دوران به یاد نمی‌آورد. کار مبارزه با اسلام، مجاهدین و مردم مذهبی افغانستان و استقرار ترور، خفقان و مخالفت مردمی به جایی رسید که مقامات شوروی نارضایتی خود را از گسترش مقاومت و سخت‌گیری‌های دولت ترمه‌کی به حفیظ‌الله امین در زمان اقامتش در مسکو ابراز داشتند و از وضعیت نابسامان افغانستان و مقاومت نیروهای اسلامی مرتجع که در میان مردم پایگاه اجتماعی داشتند به شکایت پرداختند. این نارضایتی روس‌ها به گوش ترمه‌کی نیز رسید و اختلافات در درون «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» را افزایش داد و «رفیق» آقای ترمه‌کی یعنی حفیظ‌الله امین؛ یعنی یکی دیگر از رهبران حزب مشترکشان سرانجام همراه با یارانش، نورمحمد ترمه‌کی را بیرحمانه در «خدمت به سوسیالیسم» با قراردادن بالش بر دهانش در محل اقامتش مشعشعانه خفه کرد و «انقلاب» را به دستور لئونید برژنیف نجات داد.

در تاریخ مهر [میزان] ۱۳۵۸ رادیو کابل، خبر مرگ ترمه‌کی را اینگونه اعلام کرد: "نورمحمد ترمه‌کی رئیس شورای انقلابی، در اثر مریضی شدیدی که از چندی به این طرف عاید حالش بود، صبح دیروز وفات یافت و جنازه مرحوم دیروز در مقبره فامیلی اش به خاک سپرده شد." می‌بینید که رویزیونیست‌ها فقط با دروغ و عوامفریبی زندگی می‌کنند. آقای حفیظ‌الله امین در شهریور [سنبله] ۱۳۵۸ پس از کشتن نورمحمد ترمه‌کی، دبیرکل «حزب دموکراتیک خلق افغانستان»، ریاست شورای انقلاب و مقام نخست‌وزیری را در اختیار می‌گیرد و به مدت ۱۰۰ روز بر مسند قدرت تکیه می‌زند.

وی برای فریب مردم تمامی شکست‌های اقتصادی، برنامه‌ریزی‌های نادرست، سرکوب‌ها و ستم‌های گذشته را بر دوش ترمه‌کی انداخت و یک فهرست ۱۲ هزار نفری از نام‌مفقودشدگان را منتشر کرد و ادعا نمود که همه آنها توسط ترمه‌کی کشته شده‌اند. امین مودیانیه برای به دست آوردن اعتماد مردم، شعار **قانونیت، مصونیت و عدالت** را سرلوحه کار خود قرار داد و گفت: «خلق زحمتکش ما با خنثی ساختن هر توطئه امپریالیسم و سرکوب نمودن هر تجاوز دشمنان انقلاب و از بین بردن هر عنصر منافعی تکامل مطلوب انقلاب، به پیش می‌روند». لیکن این سخنان که گویا امین یک «عنصر منافعی تکامل انقلاب» را سر به نیست کرده است، برای مردم از طرف رژیم که به مردم تکیه نداشت و با زور زندان، شکنجه و اعدام بر سر کار بود، علی‌رغم تبلیغات سرسام‌آور شوروی‌ها و نوکران سرسپرده آنها نظیر حزب توده ایران در جهان بی‌فایده بود و تأثیری در میان مردم نداشت.

در اینجا به سندی اشاره می‌کنیم از آقای «ولیاخفسکی» که در کتابش «طوفان در افغانستان» نوشته است: «پس از کودتای دولتی و به قدرت رسیدن امین، خشونت و دهشت در کشور به اوج خود رسید. امین با دادن شعارهای ناسیونالیستی، پرگوئی‌های بیهوده و سخنرانی‌های پوچ و میان تهی، کار را به برپائی یک رژیم خود کامه و دیکتاتور کشاند.»

امین که همه میراث دوران ترمکی را به دوش می‌کشید و با مشکلات اقتصادی، فرهنگی و مخالفت توده مردم و پیدایش جریان‌های اسلامی مرتجع روبه رو شده بود، تصمیم گرفت به پاکستان نزدیک شود.

وی در نامه‌ای به جنرال ضیاءالحق رئیس جمهور پاکستان بر بهبود روابط بین دو کشور تأکید کرد. حتی مخالفان وی مدعی شدند، امین ضمن تماس با سازمان «سیا» با گلبدین حکمتیار نیز تماس گرفته و پیشنهاد یک حکومت ائتلافی را که حکمتیار نقش دوم را در آن داشته باشد با وی در میان گذاشته است و گلبدین حکمتیار نیز این پیشنهاد را پذیرفته است. هر چند که حکمتیار چنین ارتباطی را با امین انکار کرد.

همین شایعات و یا واقعیات منجر به آن شدند که روس‌ها با تبلیغات گسترده توسط رسانه‌های خویش و از جمله عمال بومی‌شان در ایران یعنی حزب توده ایران اعلام نمایند که حفیظ‌الله امین جاسوس سازمان «سیا» بوده است و نقشه قتل وی را کشیدند. به این ترتیب امین و شماری از اعضای کابینه‌اش در اقامت‌گاهش در تپه تاج‌بیگ توسط مأمور کا. گ. ب. که آشپز روسی‌اش بود، مسموم شدند. حفیظ‌الله امین که هنوز نمرده بود در یک اقدام نظامی به سرکردگی افسر شوروی، «سیمیونف» با رگبار مسلسل در پیش چشم اعضای خانواده خود به قتل رسید. سایر اعضای خانواده امین که زنده مانده بودند به زندان پلچرخ انتقال داده می‌شوند. خبر کشتن امین توسط خانواده اش بعداً تأیید گردید و شرح واقعه منتشر شد. روس‌ها براحتی همه نوکرهای خویش را سر به نیست می‌کنند، نوکرهایی که تا دیروز همه «قهرمانان مطلوب انقلابی» به حساب می‌آمدند. هنوز هم گوش به فرمانان مسکو، از این گماشته‌های بی‌آبرو حمایت می‌کنند.

رهبران شوروی در روزهای آخر حکومت امین به این نتیجه رسیده بودند که با نگهداشتن امین در قدرت، خیزش مردم، ایستادگی‌ها و اعتراضات مردم و سوء استفاده آمریکا، پاکستان، عربستان سعودی را نمی‌توانند مهار کنند و ترس داشتند که در اثر این فشارهای خارجی، با ورود جهادپست‌ها به درون افغانستان به یاری سازماندهی «سیا» و سازمان امنیت پاکستان و نیز نزدیکی امین به آمریکا و پاکستان تمام افغانستان را از دست بدهند. به این جهت امین را کشتند و ببرک کارمل را که تاجیکی معتدل‌تر بود و رهبر «حزب پرچم» محسوب می‌شد که قبلاً مغضوب واقع شده و به عنوان سفیر در چکسلواکی به سر می‌برد بر سر کار آوردند.

مطبوعات شوروی در آن زمان مدعی شدند که به درخواست دولت افغانستان به افغانستان لشکر کشیده‌اند ولی واقعیت آن بود که در آن موقع حفیظ‌الله امین در گور گمنامی آرامیده بود و ببرک کارمل که تنها سفیر افغانستان بود با هواپیمای روسی از طریق شوروی به کابل پرواز می‌کرد. در واقع دولت رسمی در افغانستان وجود نداشت تا روس‌ها را برای اشغال دعوت کند. خود ببرک کارمل که دست‌نشانده محض بود با هواپیمای نظامی رسمی اشغالگران به افغانستان وارد شد. این افسانه را تنها روس‌ها برای اشغال افغانستان آفریده بودند. در دی ماه [جدی] سال ۱۳۵۸ هواپیماهای شوروی یکی پس از دیگری در فرودگاه‌های نظامی افغانستان بر زمین نشستند. در همان شب صدای ببرک کارمل از رادیو تاجیکستان پخش شد که خبر سرنگونی دولت امین را داد. ببرک کارمل با طنین غرور آمیزی خبر «سقوط مرگبار و واژگون شدن رژیم فاشیستی امین، این جاسوس سفاک امپریالیسم و دیکتاتور جبار و عوام فریب» را به مردم افغانستان تبریک گفت. این دومین بار بود که عمال امپریالیسم در دولت افغانستان به قتل می‌رسیدند.

به این ترتیب دفتر زندگی یک جاسوس دیگر شوروی بسته شد.

کارمل هدف حکومت خویش را «فاح از دست‌آوردهای بزرگ انقلاب کبیر و پرچال‌تور» نامید. وی فرمان آزادی کادرهای حزب پرچم را که در زندان بودند صادر کرد. تعدادی از فعالان و اعضای رهبری جناح خلق در حزب زندانی گردیدند و چند روز بعد ۶۰۰۰ زندانیان سیاسی، به استثنای ۸۰ نفر، آزاد شدند. او یک روز را برای کشته شدگان؛ عزای عمومی اعلان کرد. حکومت کارمل اعلام کرد مظالم تقریباً دو سال گذشته را «پایان امین» انجام داده و به وی مربوط نیست و مزده داد که دیگر مردم روی ستمگری را نخواهند دید. وی برای تظاهر به نزدیکی با مردم به اسلام روی آورد و «پیروی قاطعانه از دین مبین اسلام» را اعلام کرد و خود وی و اعضای و رهبران حزب برای ادای نماز راهی مساجد شدند تا با این تظاهر به اسلام خواهی مردم را به مسلمان بودن خود قانع کنند. وی همچنین زمین‌های تقسیم‌شده میان کشاورزان و افراد بی‌زمین را پس گرفت به صاحبان آنها واگذار کرد و دیدگاه حزب را در باره مذهب، جامعه و سیاست نیز معتدل کرد، در حالی که با ورود ارتش روس به داخل افغانستان و حضور آنها به منزله عساکر بیگانه و بی‌خدا بر سر هر کوی و برزن، خشم مردم افغانستان را بیشتر برانگیخت و آنها را بیش‌تر به دامن جریان‌های ارتجاعی اسلامی سوق داد.

ببرک کارمل ناچار شد به خواست مردم افغانستان تمکین کند. وی پرچم ملی سه رنگ سنتی سرخ، سیاه و سبز افغانستان را که مورد احترام مردم بود، مجدداً با سرشکستگی به جای «پرچم سرخ» دولت دست‌نشانده خود به رسمیت شناخت، به مشارکت اقوام در سطوح مختلف نظام و احترام به آئین‌های مذهبی آنها دست زد. کارمل برای نخستین بار یک فرد شیعه و هزاره را به نخست وزیری کشور برگزید و به انحصار قوم پشتون در دولت پایان داد. علی‌رغم اینکه رژیم کارمل مدعی شد که «مجازات مخالف کرامت انسانی، شکنجه و تعذیب مجاز نیست». اما عملاً در رژیم کارمل مانند دوره پیشین شکنجه، اعتراف‌گیری اجباری همراه با آزار و اذیت گوناگون و نقض آشکار حقوق بشر، به دار آویختن و تیرباران مخالفان وجود داشت.

در این دوران فروپاشی تعلیمات ابتدائی اجباری به ویژه در مناطق روستائی که زیر نفوذ قدرت مرکزی نبود، افزایش یافت.

در دوران ببرک کارمل همه مشکلات گذشته که در افغانستان بود بر جای خویش باقی ماند و افزون بر آن مسأله مشکلاتی بود که با تجاوز نیروی خارجی و اشغال افغانستان توسط ارتش روسیه پدید آمده بود.

ببرک کارمل برای نجات خود حتی به ایران نزدیک شد و نامه‌ای برای آیت‌الله خمینی ارسال کرد و وی را برادر بزرگوار خود خواند و سلام گرم خود و ملت افغانستان را برای وی ارسال کرد. دولت ایران به نامه این گماشته روس در افغانستان پاسخی نداد. روس‌ها در بن‌بست گیر کرده بودند و با تسلیحاتی که امریکائی‌ها برای مجاهدین می‌فرستادند که اتفاقاً زمینه حمایت مردمی را خلاف دروغ‌های روس‌ها در افغانستان داشتند، راهی برای صد هزار نظامی اشغالگر روسی باقی نماند تا با سرافکنده‌گی خاک افغانستان را مانند امریکا در امروز ترک کنند.

با روی‌کار آمدن میخائیل گوربچف به عنوان رئیس‌جمهوری شوروی و نزدیکی وی به امریکا، سیاست‌های ارباب در مورد افغانستان تغییر کرد و مقدمات کنار زدن ببرک کارمل که دست‌نشانده مسکو بود آغاز شد. البته رویزیونیست‌های حزب توده ایران آقای گوربچف را «کمونیست بزرگ» می‌دانستند و از تصمیماتش به دفاع برخاستند.

حال ببرک کارمل باید جای خویش را به نوکر جدیدتری می‌داد تا به سازش‌های عمیق‌تری دست بزند و بر بحران افغانستان غلبه کند.

در تاریخ ۴ مه ۱۹۸۶ ببرک کارمل از مقام منشی عمومی کمیته مرکزی «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» کنار گذاشته شد و محمد نجیب‌الله جانشین او گردید و بعد از آن در تاریخ ۲۱ نومبر ۱۹۸۶ مقام ببرک کارمل را به عنوان

رئیس‌جمهور اختیار نمود. کارمل نیز به مسکو رفت تا رضایت اسلامیست‌ها فراهم شود. جای مهره‌ها به ترتیب عوض شد.

نجیب‌الله خان بر سر کار آمد ولی قادر نبود کوچک‌ترین اقدامی در جهت منافع مردم افغانستان و استقلال این کشور به عمل آورد و حتی روس‌ها حاضر نشدند به وی مانند ببرک کارمل که در غربت مُرد، پناهندگی داده و جانش را در افغانستان نجات دهند. وی به دست اسلامیست‌ها در افغانستان به دار آویخته شد. و امروز مردم افغانستان از این عوامل شوروی به نیکی یاد نمی‌کنند. مردم افغانستان اشغال روسیه را سرآغاز همه مصائب خویش می‌دانند. البته تبلیغات عمال روسیه و فریب‌خوردگان این مجموعه برای تبرئه گذشته خودشان ادامه دارد که در تاریخ افغانستان راه به جایی نخواهد برد. آنها همیشه نسبت به سنت‌ها، فرهنگ و تاریخ افغانستان بیگانه بودند و امروز نیز در کنار فراریان امریکائی قرار گرفته‌اند، زیرا بیش‌تر با آنها احساس «برادری» دارند تا خلق افغانستان. آنها نمی‌توانند بپذیرند که قدرت طالبان عقب‌مانده و با ایدئولوژی ارتجاعی در افغانستان، سرآغاز افشاء پوچی تمام تئوری‌های رویزیونیستی آنهاست. تئوری تضاد اساسی میان «اسلام سیاسی» و میلیتاریسم امریکا که به ابزار توجیه تجاوز و اشغال بدل شده است دیگر پشتیبانی خریدار ندارد.

نقل از توفان شماره ۲۵۹ ارگان مرکزی حزب کارایران

www.toufan.org

یادداشت:

ضمن ابراز سپاس خدمات گردانندگان نشریه توفان و حزب کارایران "توفان" صاحب امتیاز آن نشریه، بابت توجهی که به امور افغانستان دارند و این توجه را می‌شود از مقاله مبسوط کنونی آن دریافت، باید بفرمائیم:

حاکمیت مزدوران و جواسیس روس در افغانستان، گذشته از این که از لحاظ اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و نظامی بزرگترین ضربات را بر افغانستان عقب نگه داشته شده امروز وارد نمود، با کشتن و اعدام بیش از یک میلیون از توده‌های به پا خاسته و در پیشاپیش آنها کمونیست‌های پاکبازی که ریشه در "جنبش دموکراتیک نوین" داشتند، نه تنها جنبش انقلابی و آزادیخواهانه کشور را به نابودی کشاند، بلکه افغانستان آینده را دو دسته تقدیم ارتجاع و امپریالیسم نموده، نتایج آن را در ادامه تاریخ خونبار کشور ما تا کنون مشاهده می‌نمائیم.

وقتی از چنین منظری به گذشته نظر می‌اندازیم، دیده می‌شود که سوسیال امپریالیسم شوروی و عمال بی‌مقدارش، با کشتن و نابودی نسلی از انقلابیون کمونیست و پاکباز کشور که رقم آن را بیش از ۱۰ هزار تن تخمین می‌نمایند، در عمل به مثابه خادم و جاده صاف کن استیلای امپریالیسم رقیب و باند‌های تعبیه شده در دامن ننگینش عمل نموده، در تمام وقایع و جنایاتی که امروز نیز اتفاق می‌افتد، ریشه مسئولیت متوجه آنها می‌باشد.

اداره پورتال "افغانستان آزاد-آزادافغانستان"